

گوزنها

برباد رفته‌هایی خاموش

جواد نظری زاده



۱۳۹۰

سرشناسنامه: نظری زاده، جواد.

عنوان و نام پدید آور: گوزنها بر باد رفته هایی خاموش.... / جواد نظری زاده.

مشخصات نشر: تهران: کتاب شمس، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۲۰۸-۰۰-۵.

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

موضوع: داستانهای فارسی -- قرن ۱۴.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ گ ۹ ۲۷۴۲۶ ط / ۸۲۵۳ PIR

رده بندی دیویی: ۸۶۲ / ۳۰۸.

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۴۷۷۹



کتاب شمس

نویسنده: جواد نظری زاده

نام کتاب: گوزنها

ناشر: کتاب شمس

چاپ: ۱۳۹۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: کتاب شمس

قیمت: ۵۹۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۲۰۸-۰۰-۵

انتشارات کتاب شمس: تهران ضلع جنوبی میدان جمهوری - کوچه عبدالله زاده بن بست محمدی

پلاک ۲. تلفن: ۶۶۴۲۹۷۴۱ - ۲۱۵۹۰۷۲ ۹۱۲

پیشگفتار

گوزنها، داستان محتوم زندگانی هزاران هزار مردمی است که به دلیل ناتوانیهای اقتصادی در مواجهه با مشکلات غیرمترقبه و پیش‌بینی نشده، از پا درآمده و به زانو افتادند. داستان زندگانی مردمانی سخت‌کوش و امیدوار که در سخت‌ترین شرایط دست از تلاش و تقلانکشیده و با کمترین امکانات همچنان حضور خود را در عرصه تولید رنگ پر رنگ‌تری زدند. اما، آن زمان که همان امکانات اندک هم با دریغ و حسرتی از زندگانی آنان دامن کشیده و بیرون رفت، عرقهای تلاش بر پیشانی‌ها خشکید و جوانه امید در دلها مُرد، و یأس و ناامیدی بر زندگی‌ها سایه انداخت و آن دستهای توانای کار و تلاش بر پیشانی رفت و هرآنچه از آن باقی ماند، تنها اشک حسرتی بود که بر ویرانه زندگی‌ها چکیده بود. و پس از آن، هجوم بی‌امان روستاییانی که برای فرار از گرسنگی، به شهرها هجوم آوردند. تا با تن‌دادن به کارها و مشاغل پست و حقیر و روی آوردن به عملگی و

روزمزدی نان نیم خورده‌ای بر سر سفره تهی مانده خانواده آواره شده خود بگذارند و آنگاه در حواشی شهرها، شهرکهای مهاجرنشین چونان قارچ از زمین روید. شهرکهایی که از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی بی‌بهره بودند و در آن از هر قوم و طایفه‌ای برای ربودن لقمه نانی از همدیگر پیشی گرفتند. شهرکهایی که در آن از حداقل امکانات آموزشی و رفاهی و تفریحی خبری نبود. و سپس آن جا به کانون رویش و زایش بزه و بزهکاریهای اجتماعی تبدیل گردید. زنان خیابانی، دختران فراری، فرزندان طلاق، مردان شرور و سارق و جوانان معتاد و بی‌کاره. همان زنان خیابانی که روزی همدوش مردان خود در مزرعه بنه‌های درو شده را جمع‌آوری می‌کردند. همان دخترانی که گله‌های ده را برای چرا به دشت می‌بردند. و این مردان و جوانان شرور و معتاد که روزی در خرمنگاه مزرعه گندم‌هایشان را بر باد می‌دادند تا پوشال‌هایشان را جدا کنند. ولی اکنون اینجا، حرف حرف دیگری است. و آن همه نجابت و اصالت روستا و روستا زدگانش اینجا به پستی و سیاهی گرایید و منجلاب عفن و هولناک و مرگ آفرینی که هرچه بیشتر قربانیان دیگری را طلب می‌کند تا آنها را نیز در گرداب بی‌عفتی‌ها و شرارتها و دام سیاه اعتیاد به بهای بلعیدن یک لقمه دیگر از نانی که حسرت طلبیدن آن در نگاههای کودکان نیمه‌لخت و همیشه گرسنه خانواده‌شان موج زده و خیز بلندی می‌گیرد، در خود فرو برد. و نسلی با پای خود به قربانگاه می‌رود و

اینها گوزنها هستند. گوزنهایی انسانی! انسانهایی که چون گوزنها شکار انسان‌های دیگر شده و قربانی گشتند. و ازدهای سیرناپذیری که از دندانهای خونریزش، خونِ عفتِ ذبح‌شده دخترکان و زنان نجیب روستا در مرداب گندیده نیاز و نیازمندی پاشیده شد. و غیرت و حمیت مردان و جوانان روستا در سوداگری مافیای مخدری گم و نابود شد. و این لاشه‌هایی که حتی قطره‌ای هم از خون زندگی در آن نیست، هنوز بوی روستا می‌دهد و نگاهش در حسرت دیدن دوباره مزرعه و بوی خاک شخم‌خورده‌اش حیران مانده است. هرچند نگاهی که فروغی ندارد و لبهایی که بسته است و با لبهایی بسته فریاد می‌زند. اما اگر دستی به حمایت او می‌آمد، و ستونی تکیه‌گاهش بود تا مجبور به ترک مزرعه و روستایش نشود، هر آینه این گرداب تعفن سیری‌ناپذیر می‌خشکید و اگر سیاستهای اقتصادی نگاهی مآل‌اندیشانه داشت، هرگز عرق یأس بر پیشانی کشاورز از نفس افتاده نمی‌نشست، باز هم زنان پاک و نجیب روستا، گهواره کودک سرخرویش را می‌تکاند و صنوبرهای سرافراز روستا در دستان نوازشگر نسیم می‌رقصید. و این یک توهم و یک رؤیا نیست. این آرزویی است که باید به منصه ظهور درآید تا جامعه از غم قربانی شدن و به خاک افتادن فرزندان خویش برهد تا جرم و بزهکاری ریشه‌کن شود و دیگر سینه‌ای به جرم شرارت، دزدی، قاچاق و ... به ضرب گلوله مجازات دریده نشود. و این آرزویی است که باید عینیت یابد تا جامعه پاک و

از پلشتی‌ها زدوده شود. وگرنه این مجازاتها، این محبوس‌کردنها، و این اعدام‌ها هرگز نخواهد توانست سلامتی را به پیکر بیمار جامعه بازگردانند. همیشه فقر مطلق و غنای مطلق کانون زایش بی‌بند و باریها و مفساد اجتماعی بوده است. فقر مطلق که زمینه فروش همه غیرتها و کرامات انسانی برای تأمین کمترین و بی‌ارزشترین نیازهای مادی بوده است و غنای مطلق که به دلیل تواناییهای مضاعف اقتصادی، خریدار همه کرامات انسانی برای به لجن‌کشاندن آن است. و اگر سیاستی هدفمند بتواند از ایجاد فقر مطلق و غنای مطلق جلوگیری کند، آنگاه نه خریدار غیرقانونی پیدا می‌شود و نه فروشنده آن. داستان زندگی آقاعزت، داستان زندگی یکی از همین قربانیان گمشده اجتماعی است، که سرنوشت محکوم آنان در هیاهوی زندگانی شهری از نگاهها دورمانده است و فریادهای خاموشی که به گوش نمی‌رسد. ولی همت و حمیت داستان بر آن است، که این قربانیان از یاد رفته خاموش را از زیرجلد پرزرق و برق شهری بیرون کشیده و فریادشان را بگوش خیرخواهان و مصلحان جامعه برساند. باشد تا این مجمل تلنگری باشد بر وجدانهای بخواب‌رفته برای تدبیری نو و کارآمد.

«جواد نظری‌زاده»

فهرست مطالب

۱۱	فصل اول
۱۹	فصل دوم
۳۱	فصل سوم
۳۹	فصل چهارم
۴۳	فصل پنجم
۵۱	فصل ششم
۵۵	فصل هفتم
۶۱	فصل هشتم
۷۳	فصل نهم
۸۳	فصل دهم
۸۷	فصل یازدهم
۹۱	فصل دوازدهم
۱۰۳	فصل سیزدهم

۱۰۹.....	فصل چهاردهم
۱۱۷.....	فصل پانزدهم
۱۱۹.....	فصل شانزدهم
۱۲۳.....	فصل هفدهم
۱۲۷.....	فصل هجدهم
۱۴۱.....	فصل نوزدهم
۱۴۵.....	فصل بیستم
۱۵۳.....	فصل بیست و یکم
۱۶۷.....	فصل بیست و دوم
۱۶۹.....	فصل بیست و سوم
۱۷۳.....	فصل بیست و چهارم
۱۷۵.....	فصل بیست و پنجم
۱۷۷.....	فصل بیست و ششم
۱۷۹.....	فصل بیست و هفتم
۱۸۱.....	فصل بیست و هشتم